

سرمقاله

نگاهی انتقادی به بیانیه ۱۴ نفر

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

سحر، دختر آبی

نگاهی به جنبش دانشجویی

وحشت مرگ یا امید انقلاب؟

و تضادهای پیش رو



نگاهی انتقادی به بیانیه ۱۴ نفر

سرمقاله

دراعرصه‌های مختلف و جنبش‌های مختلف با احکام سنگین زندان و شرایط ناعادلانه و غیرانسانی و حتی برخلاف قوانین خود حکومت در زندان‌ها مواجه اند. چند نفر از امضاکنندگان این بیانیه نیز تا امروز دستگیر شده‌اند.

ایرادات اساسی بیانیه ۱۴ نفر

این بیانیه شاید در نگاه اول مخاطب، رادیکال و جسورانه به نظر برسد، ولی با انتقادهای جدی که به آن وارد است، می‌توان ثابت کرد که نه تنها رادیکال نیست، بلکه موضعی بسیار راست دارد.

شوونیسم ملت غالب:

اولین ایراد که بسیار خودنمایی می‌کند، نگاه شوونیستی (برتری طلبی) حاکم بر این نوشته است. تاکید بر مطالبه نوع حکومتی که آن‌ها خواستار آن هستند با «حفظ تمامیت ارضی»، یک نگاه شوونیستی و ناسیونالیستی است. این تاکید و بیان این که «خواسته ما یک مطالبه ملی است» با این پیش فرض است که آن‌ها از جانب یک ملت واحد صحبت می‌کنند و این ملت واحد، قطعاً ملت فارس است و از آن جایی که در مورد ستم‌های مختلفی که به ملیت‌های غیرفارس تحمیل می‌شود، سخنی گفته نمی‌شود، به این معنا است که اولاً ملیت‌های دیگری در ایران وجود ندارند و اگر هم هستند موجودیتشان زیر پرچم ملت فارس معنا دارد، دوم این که باز هم به همان دلایل، خواسته آن‌ها نیز گذر از جمهوری اسلامی با همان شرط‌ها است و نه مثلاً خواست استقلال و جدایی این ملیت‌ها و سوم، اساساً به ستم بر این ملیت‌ها اعتقادی ندارند. این بلایی است که در همین جمهوری اسلامی نیز بر سر ملیت‌های غیرفارس نازل است و قرار است در حکومت سکولار دموکرات وعده داده شده نیز همین‌طور باشد و کلاً نادیده گرفته شده‌اند.

دیدگاه حقوق بشری:

خواست تساوی حقوق زن و مرد مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر، سوالات زیادی را در ذهن ایجاد می‌کند. آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر، معیار و محک مناسبی برای تساوی میان انسان‌ها است؟ اگر هست، پس چرا این همه بی‌عدالتی، ستم‌های مذهبی، جنسیتی، فقر، نژادپرستی، خرافات، جنگ، استثمار و هزاران مورد دیگر در گوشه از این جهان وجود دارد؟ اشکال از این اعلامیه است یا از کسانی که این ستم‌ها را به مردم دنیا تحمیل می‌کنند یا از هر دو؟ آمریکا به عنوان کشوری که مهد دموکراسی خوانده می‌شود و اعلامیه جهانی حقوق بشر را بر سر در سازمان ملل در نیویورک نصب کرده، سقط جنین را غیر قانونی اعلام می‌کند، دو سوم از زندانی‌هایش را سیاه پوستان تشکیل می‌دهند، روزی نیست که یک سیاه پوست در این کشور توسط پلیس مورد ضرب و شتم قرار نگیرد یا کشته نشود، بچه‌های مهاجران از خانواده‌هایشان جدا می‌شوند و هزاران مورد دیگر. روزانه هزاران دختر و پسر نوجوان در کشورهای جهان سومی مثل فیلیپین و بنگلادش به دلیل ساعت‌های طولانی کار برای برندهای مطرح کفش و لباس، نورخورشید را نمی‌بینند و در بدترین شرایط از زاویه ایمنی مکان، سختی کار، غذا و دستمزد، کار برده‌وار انجام می‌دهند. هر روز میلیون‌ها زن در بازار سگس بین المللی خرید و فروش می‌شوند، روزانه میلیون‌ها نفر در کشورهای فقیر به دلیل کمبود آب، غذا و امکانات بهداشتی جان خود را از دست می‌دهند. میلیون‌ها مهاجر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری هنوز شهروند درجه چندم محسوب می‌شوند. در هرساعت، صدها نفر به دلیل مهاجرت ناشی از جنگ، فقر و مسائل سیاسی و اجتماعی، در هر گوشه از این دنیا در زمین و دریا جانانشان را از دست می‌دهند و صدها نفر دیگر به دلیل جنگ یا آواره می‌شوند و یا می‌میرند. مثال‌های زیادی از این دست می‌توان زد.

جمهوری اسلامی از همه طرف زیر فشار است و با محدودیت‌های زیادی در حل بحران‌هایش روبه‌رو است. در این شرایط بحرانی، لایه‌های مختلف طبقات اجتماعی از درون و بیرون حکومت تلاش می‌کنند تا راهی برای خروج از این بحران پیدا کنند. یکی از این موارد بیانیه ۱۴ فعال مدنی زن است که در ماه گذشته منتشر شد و موجی از واکنش‌ها را به همراه داشت. بسیاری از مردم با هشتگ «من نفر پانزدهم هستم» همراهی خود را با آن اعلام کردند و قشرهای مختلفی از فعالان مدنی لیبرال و اصلاح طلب در خارج از کشور، چپ‌های پروامپریالیستی از جنس حمید تقوایی رهبر حزب کمونیست کارگری، بخشی از خوانندگان لوس آنجلسی و سلطنت طلبان نیز با آن اعلام همبستگی کردند. برای بخش بزرگی از مردم که از شرایط ناسامان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جان به لب شده‌اند و دنبال روزنه‌ای برای خلاصی از این وضعیت می‌گردند، این بیانیه ظاهراً رادیکال به نظر می‌آید و به علت این که خواهان گذر از جمهوری اسلامی است و شخص خامنه‌ای را هدف قرار داده، این امید را به وجود می‌آورد که شاید زمینه‌ای برای تغییر وضعیت موجود باشد.

این بیانیه قابل توجه است، ولی از این منظر که نشانه‌ای از شقه شقه شدن واز هم گسیختگی درونی رژیم است. این از هم گسیختگی از سال‌ها قبل اشکال حادی پیدا کرده که اوج آن در انتخابات سال ۸۸ بود. اگرچه رژیم با احساس خطر سرنگونی، به وسیله سرکوب‌های شدید و استفاده از اهرم ایدئولوژی و مذهب و ائتلاف درونی، توانست انسجام دوباره‌اش را پیدا کند، اما با حادث شدن فشارهای آمریکا، این ورشکستگی، دوباره رو آمده است و هر روز به یک شکل خود را نشان می‌دهد. «فاطمه سپهری» یکی از امضاکنندگان بیانیه چهارده نفری از بقیه مورد توجه قرار گرفته است. او که همسر شهید است، از کسانی است که وابستگی و همبستگی ایدئولوژیک و سیاسی با جمهوری اسلامی داشته و از سال هشتاد و هشت با حکومت دچار تضاد شده و حالا در مصاحبه‌های مختلف اعلام می‌کند که نمی‌خواهد دخترانش طبق قوانین و شرایط تحمیلی حکومت اسلامی زندگی کنند. دخترش بعد از دستگیری او در مصاحبه با رسانه‌های خارج از کشور، بی‌حجاب ظاهر می‌شود. او یکی از هزاران نمونه از کسانی است که از بدنه حکومت جدا شده‌اند و این ریزش‌ها یکی از نشانه‌های مهم ورشکستگی سیاسی - ایدئولوژیک جمهوری اسلامی است.

چهل سال تبلیغات سیاسی - ایدئولوژیک، استقرار ایران به عنوان پایگاه شیعیان و امت اسلامی، حکومت حامی مستضعفان و ستم دیدگان جهان! و ضدیت ظاهری با جهان‌خواران و سرمایه‌داران و تشکیل ارتش بیست میلیونی، امروز با شکست و مخالفت خودی‌ها مواجه شده است. یکی دیگر از نشانه‌های بحران حکومتی، فعال شدن و معترض شدن زنان به اشکال مختلف است. در زمان‌های بحران، گسل‌های اجتماعی مختلف، فعال‌تر از قبل می‌شوند. موضوع زنان یکی از گسل‌های مهم و حاد در جامعه ایران محسوب می‌شود. آن‌ها اولین قشری بودند که به واسطه مذهب و تحت لوای حکومت تئوکراتیک مورد حمله قرار گرفتند و طی چهل سال، به اشکال مختلف تحقیر و تبدیل به جنس فرودست و درجه دوم شدند. بارزترین و فشرده‌ترین سیاست‌های ضد زن جمهوری اسلامی در مورد زنان، در تحمیل حجاب اجباری خود را نشان داد. به دلیل همین تضاد، همیشه این پتانسیل در زنان وجود دارد که به عنوان یکی از جنبش‌های مهم اجتماعی و تاثیرگذار به مخالفان جدی حکومت تبدیل شوند. از این رو سرکوب زنان، همیشه در دستور کار دستگاه‌های نظامی، امنیت و قضا قرار داشته است. از یک سال و نیم پیش و بعد از «دختران خیابان انقلاب» تا به امروز، زنان فعال

آن‌ها برای خروج از شرایط موجود متصور هستند، انقلاب نیست. بدیل آن‌ها نیز یک حکومت سکولاردموکرات است. با دولتی که درمقابل اعتراض‌های ساده مردم با خشونت برخورد می‌کند، با دولتی که نیروی نظامی دارد، دستگاه

سرکوب، امنیت، قضا و زندان دارد، با دولتی که حتی مردم در حریم خصوصی‌شان هم آسایش ندارند، چگونه با مبارزه مدنی و بدون خشونت باید مواجه شد؟ در وقایع ۸۸ که مردم فقط نسبت

به انتخابات معترض بودند و اصلا مساله گذار از جمهوری اسلامی هم مطرح نبود با مردم چه کردند؟ در دی ماه ۹۶ هم که شعار مرگ بر خامنه‌ای و مرگ بر جمهوری اسلامی سرداده شد و مردم هیچ سلاح و دفاعی به جز شعارهایشان نداشتند، به روی مردم اسلحه کشیدند. به نظر می‌رسد که امضاکندگانی این بیانیه، برای گذر از جمهوری اسلامی، به قدرت‌های خارجی و حامیان آن‌ها و مخالفان جمهوری اسلامی تکیه داشته باشند و نه مردم. همان قدرت‌هایی که قرار است الگوی جامعه آینده مورد نظر آن‌ها باشند و این یعنی تغییر از بالا. یعنی قدرتها و طبقات حاکم کشورهای دیگر تصمیم خواهند گرفت که چه دولتی سر کار بیاید. یعنی خواسته آن‌ها فقط انتقال قدرت است. مثل همان چیزی که در سال پنجاه وهفت رخ داد. به این طریق، ماهیت دولت طبقاتی عوض نخواهد شد. بلکه شکلی از جمهوری به جای جمهوری اسلامی پدید خواهد آمد. شاید هم بسیاری از دولتمردان این نظام باقی بمانند. این به معنای این است که منافع مردم اصلا اهمیت ندارد. این دولت سکولار دموکرات شبیه کدام یک از دول مشابه در دنیا خواهد بود. ترکیه، فرانسه، سوئد یا...؟ آیا مردم در همه این کشورها از وضعیتشان راضی هستند؟ هیچ ستمی در این کشورها بر مردمانش وارد نمی‌شود؟ مختصات دولتی که آن‌ها، آن را مطالبه می‌کنند، چیست؟ هر چه که باشد برای مردم از چاله درآمدن و درچاه افتادن است. زیرا در جامعه طبقاتی، این منافع اقلیت طبقه حاکم است که برتری دارد و عمل می‌کند نه منافع مردم.

آلترناتیو ما

ما به عنوان بخشی از جنبش زنان و مانند بسیاری از اقشار و گروه‌های مختلف مردم و جنبش‌های اجتماعی، خواهان تغییر وضعیت موجود هستیم. ولی در راه مبارزه برای این تغییر به عنوان یکی از جنبش‌های مهم اجتماعی، اگر بخواهیم بیانیه‌ای صادر کنیم یا اگر قرار باشد همراه یا پشت سر تشکیل یا جریان سیاسی که مدعی مبارزه و تغییر شرایط موجود است، قرار بگیریم، قطعاً با بیانیه منتشر شده چهارده نفر، همسو نخواهیم بود. زیرا که هیچ کدام از مطالبات مطرح شده در آن، نه تنها در جهت منافع کلیت جامعه و مردم نیست، بلکه در مقابل آن‌ها قرار دارد و از سویی دیگر بسیاری از معضلات موجود در جامعه نیز نادیده گرفته شده است. ما نفر پانزدهم نخواهیم بود. همراهی مردمی که از شرایط حاکم به ستوه آمده‌اند و افراد محبوب ورنج کشیده‌ای مثل گوهرعشقی دلیلی برحقانیت و درستی این بیانیه‌ها نیست. با سیاست حاکم بر این بیانیه هیچ راهی برای خارج شدن از شرایط حاکم بر جامعه عملی نخواهد بود. اگر تغییری هم اتفاق بیفتد تنها ستمگران عوض خواهند شد.

در یک جامعه طبقاتی، همه طبقات، برنامه‌ها، سیاست و آلترناتیو خودشان را دارند و درمواقع بحران تلاش می‌کنند با افق و چهارچوب‌های فکری خودشان وارد میدان شوند و تغییر به وجود بیاورند. اما اگر این تغییرات در چهارچوب همان سیستم باشد و روابط طبقاتی عوض نشود، هیچ نفعی برای مردم ندارد.

ترامپ مایل است رژیم دیگری را به جای جمهوری اسلامی بگمارد. ایالات متحده آمریکا یک بار، چهل سال پیش چنین تصمیمی را برای مردم ایران گرفت و برای ممانعت از پیروزی انقلاب ایران، راه را برای به قدرت رسیدن خمینی و دارودسته‌اش باز کرد. این بار، تحت رژیم ترامپ-پنس

همه این کشورها مدعی رعایت حقوق بشر هستند. هیچ کس نمی‌گوید آن را قبول ندارم و به آن عمل نمی‌کنم. سوال این جا است که آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر، به عنوان معیار مدعیان برابری انسان‌ها جواب یا راه حلی برای این معضلات دارد؟

ستم بر زنان:

معیار نویسندگان بیانیه برای تساوی حقوق زن و مرد، موقعیت زنان در کشورهای دیگر است که زنان، پا به پای مردان در عرصه‌های مختلف رشد می‌کنند. آن‌ها وضعیت زنان در ایران را ناشی از نگاه و فرهنگ مردسالارانه فقهاتی می‌دانند. بد نیست نگاهی به موقعیت زنان در کشورهای دیگر داشته باشیم. آمریکا جزو ده کشور خطرناک دنیا برای زنان محسوب می‌شود. بر اساس آمار رسمی منتشر شده، از هر پنج زن آمریکایی، تقریباً یک زن مورد تجاوز قرار گرفته و از هر سه زن، یک نفر تجاوز، خشونت یا آزار توسط شریک جنسی خود را تجربه کرده است. دو سال پیش آزاروآذیت جنسی و تعرض گسترده در میان بازیگران زن هالیوود منجر به جنبش اعتراضی «می تو» شد که زنان مختلف در همه جای دنیا به آن پیوستند و تجارب خود از آزاروآذیت توسط همکاران، کارفرما، دوستان و آشنایان را بیان کردند. آزاروآذیت جنسی زنان در فرانسه در سال ۲۰۱۸، افزایش بیست و دو درصدی داشته است. بر اساس آماری که توسط آژانس حقوق بنیادی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۵ منتشر شده، متوسط آزار جنسی دختران پانزده ساله در کشورهای عضو اتحادیه اروپا، پنجاه و پنج درصد است که بالاترین سطح آن در سوئد ثبت شده است. هشتاد و یک درصد از زنان سوئدی مورد آزار جنسی قرار گرفته‌اند. پس از آن دانمارک قرار دارد. فرانسه و آلمان در رده‌های بعدی هستند. بر اساس گزارشی از روزنامه گاردین، موارد تجاوز جنسی در انگلیس و ولز طی چهار سال گذشته دو برابر شده است و این معضل در دانشگاه‌های انگلیس به مرحله اپیدمی رسیده است. شصت و هشت درصد از زنان کانادایی، آزاروآذیت جنسی در محل کار را تجربه کرده‌اند. سی وهفت درصد از زنان عرب، در طول زندگی خود مورد خشونت جنسی قرار گرفته‌اند. نود و شش درصد از زنان مکزیکی آزار جنسی در اماکن عمومی را تجربه کرده‌اند. به همه این‌ها، خشونت‌های فیزیکی و کلامی را هم باید اضافه کرد. این وضعیت زنان در کشورهایی است که مدعی دموکراسی هستند و حکومت‌هایشان سوسیال دموکرات و سکولار است.

ستم بر زنان جهانی است و ناشی از نظام سرمایه‌داری مردسالار است. ما با یک نظام طبقاتی در جهان روبه‌رو هستیم. پدرسالاری و مردسالاری در سراسر جامعه طبقاتی یک سنگ بنای حفظ ثبات اجتماعی است. در واقع هم نقش اجتماعی، فرهنگی، ایدئولوژیک دارد و هم نقش اقتصادی. زنان در سراسر جهان فقط با تبعیض روبه‌رو نیستند، بلکه هم ستم طبقاتی و هم جنسیتی بر آن‌ها وارد می‌شود. روابط پدرسالارانه را با حک و اصلاحات در درون این سیستم یا با حکومتی از نوع سکولار دموکرات و یا با سرکار آوردن شماربیشتری از افراد آگاه در مواضع قدرت، نمی‌توان از بین برد. چرا که بخشی از کارکرد این نظام در ستم بر زنان خلاصه شده است. ستم بر زنان در ایران به دلیل ادغام دین در دولت و مساله تنوع‌گرایی، اشکال حادث‌تر و خاص‌تری هم پیدا کرده است. موضوع فقط ولایت فقیه و یک فرد نیست، بلکه کلیت یک حکومت اسلامی است. در این بیانیه به مهمترین تضاد زنان با جمهوری اسلامی یعنی حجاب اجباری، هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. مساله حجاب، فقط تبعیض بین زن و مرد نیست بلکه یک مقوله سیاسی است و به دین ربط دارد. اما در این نوشته نه کلیت مورد هدف قرار می‌گیرد و نه تنوع‌گرایی که مهمترین شاخصه جمهوری اسلامی است. با مقوله گذر از جمهوری اسلامی و مطالبه گنگ دولت «سکولار دموکرات» فقط سعی شده که چهره رادیکالی به مطالبات بدهند.

راه مبارزه و بدیل مورد نظر: مبارزه مدنی و بدون خشونت، بیش از هر چیز به معنای ضدیت با قهرانقلابی است و ضدیت با قهرانقلابی یعنی راهی که

که کپی برابر اصل رژیم فاشیستی هیتلر است، می خواهد رژیمی را در ایران بگمارد که تابع طرح های آمریکا برای خاورمیانه باشد.

ما هم با امپریالیست ها و هم با جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت بنیادگرای مرتجع، مرزبندی داریم و هر دوی آن ها را منسوخ می دانیم. ما در مبارزه مان نه فقط در مقابل همه جناح های درون رژیم جمهوری اسلامی بلکه در مقابل همه قدرت های امپریالیستی و دولت های منطقه می ایستیم و مردم خاورمیانه و جهان را متحدین خود می دانیم. این دو قطب منسوخ، جز درد و رنج و ستم و استثمار برای مردم دنیا هیچ چیز ندارند. هردوی آن ها نماینده نظام سرمایه داری هستند که ستم و استثمار را تولید و بازتولید می کنند. این مرزبندی را با تمام نیروهای سیاسی که پشت سر هر کدام از این دو منسوخ قرار می گیرند، مانند سلطنت طلب ها و مجاهدین نیز داریم. ما خواهان سرنگونی نظام جمهوری اسلامی هستیم و جز از طریق انقلاب، این امر اتفاق نخواهد افتاد. انقلابی که با تکیه بر قدرت، نیرو و آگاهی مردم صورت بگیرد و نه با قدرت و دخالت کشورهای امپریالیستی. نتیجه دخالت آمریکا و کشورهای دیگر در عراق، افغانستان، لیبی و مصر و وضعیت مردم این کشورها در معرض دید همگان است. تکیه بر هر کدام از این دو منسوخ به تقویت آن دیگری کمک خواهد کرد و این به معنای پشت کردن به منافع

مردم ستم دیده است. جامعه های که نیمی از جمعیت آن شهروند درجه دوم و ناقص به حساب آید، جامعه های عقب مانده و خفقان آور است. با گسترش فرهنگ آزادی و برابری میان زن و مرد، احترام متقابل میان زن و مرد، فرهنگ احترام به گرایش های جنسی متفاوت، یک سد نفوذ ناپذیر در برابر فرهنگ منسوخ و کهنه جمهوری اسلامی ایجاد کنیم. مبارزه علیه جنگ های ارتجاعی و امپریالیستی در هر نقطه از جهان را بخشی از مبارزه زنان برای رهایی بدانیم. زندگی همه مردم خاورمیانه و جهان را به اندازه زندگی خودمان ارزشمند بدانیم. معترض هر تبعیضی که علیه مهاجرین افغانستانی یا مردم غیر فارس و اقلیت های دینی و بی دینان می شود، باشیم و فقر و محرومیت اکثریت مردم را ننگ غیرقابل تحمل بدانیم. در برابر تخریب و نابود کردن طبیعت و حیوانات بی تفاوت نباشیم. برای ایجاد جامعه و جهانی مبارزه کنیم که نه فقط هر زن بلکه هر انسانی فارغ از جنسیت، سن، نژاد و هویت و ملیت، یک انسان کامل و صاحب حق محسوب شود و کل بشریت از توانایی و شعور و قوه ابداع و خلاقیتش بهره ببرد و موظف به شکوفا کردن آن باشد. جامعه ای که در آن هیچ انسانی توسط انسانی دیگر و هیچ طبقه ای توسط طبقات دیگر استثمار نشود و مورد ستم قرار نگیرد. جامعه ای که مردم به خاطر بیان عقاید و نظراتشان به بند کشیده نشوند. برای رسیدن به این جامعه همه باید برای همه مبارزه کنند. §

آزاده صمیمی

نگاهی به جنبش دانشجویی و تضادهای پیش رو

ژاله پویا

ضربه اول: انقلاب فرهنگی دانشگاه ها

تغییر کردند. حتی هنر و روانشناسی هم اسلامی شد. رشته های اقتصاد و حقوق دچار تغییرات بنیادی شدند. اقتصاد اسلامی تدریس شد. کتب حقوق با توجه به شریعت اسلامی بازنویسی شدند. رشته مطالعات زنان هم اسلامی شد و به جای آن، مطالعات خانواده و حقوق زن در اسلام قرار گرفت. مطالعات زنان در تعارض جدی با اسلام قرار دارد. در همین راستا فمینیسم ستیزی آغاز شد و تلاش کردند که فمینیسم را بومی سازی کنند. به این ترتیب فمینیسم اسلامی باب شد که زنان طبقه حاکم و گرایش های فکری نزدیک و وابسته به حکومت، مبلغین این تفکر شدند. نزدیک به سه سال دانشگاه ها تعطیل شد. روز بازگشایی دوباره دانشگاه ها در تقویم جمهوری اسلامی، روز وحدت حوزه و دانشگاه نامگذاری شد. کمیته های گزینش تشکیل شد و بسیاری از دانشجویان که دارای گرایش خاص (عمدتا چپ و کمونیست) بودند، از ثبت نام یا ادامه تحصیل محروم شدند. انقلاب فرهنگی یک فاجعه علمی و سیاسی بود که حکومت از طریق آن قصد داشت قدرت خود را تثبیت کند و دانشگاه ها را که مرکز مخالفت سیاسی با قدرت و رشد و آگاهی جوانان بود، تحت کنترل خود در آورد. نفوذ نهادهای وابسته به حکومت مانند دفتر تحکیم وحدت، بسیج دانشجویی و انجمن های اسلامی در جهت کنترل سیاسی فضای دانشگاه بود. اما این اتفاق دیری نپایید.

جنبش دانشجویی در سال های بعد از انقلاب فرهنگی

انقلاب فرهنگی فقط محدود به سرکوب کمونیسم و چپ نشد، بلکه با جایگزین شدن استادان مدافع حکومت اسلامی و استادان لیبرال طرفدار سرمایه داری، تفکرات ضد کمونیستی اشاعه داده می شد. نفوذ و گسترش پست مدرنیسم، نسبیت گرایی، اینترسکشنالیته و گرایش های رفرمیستی، بر روی چند نسل از دانشجویان و در فضای آکادمیک تاثیر گذاشت. این بخشی از کارزار جهانی علیه کمونیسم بود که با شکست انقلاب های سوسیالیستی در روسیه و چین و از اواخر دهه ۷۰ میلادی در دنیا شکل گرفته بود و با فروپاشی حکومت سرمایه داری دولتی در شوروی و تحت نام "کمونیسم مرد" به اوج خود رسید.

بعد از واقعه انقلاب فرهنگی که به تمامی یک ضد انقلاب فرهنگی بود و نه تنها

بعد از فرمان حجاب اجباری خمینی در اسفند ۵۷ که اولین حمله سیستماتیک به جامعه و زنان بود، هدف قرار دادن دانشجویان و دانشگاه، دومین یورش جمهوری اسلامی به مردم و جنبش دانشجویی بود. این واقعه که تحت عنوان پاکسازی دانشگاه از دانشجویان و استادان "غرب زده" رخ داد و انقلاب فرهنگی نام گرفت، دراصل با هدف سرکوب جنبش دانشجویی و پاکسازی دانشگاه ها از تفکر چپ، کمونیسم و دگراندیش بود. انقلاب فرهنگی دانشگاه، یکی از خشونت بارترین اتفاقات بعد از بهمن ۵۷ بود. این حملات سیستماتیک در راستای هدف بزرگتری برنامه ریزی شده بود. تثبیت پایه های رژیم تازه به قدرت رسیده و اسلامی کردن جامعه. تحمیل حجاب اجباری، اسلامی کردن دانشگاه ها و متون درسی و بعد از آن دستگیری هزاران فعال سیاسی و پروژه تواب سازی، همگی در راستای اسلامی کردن کل جامعه بود. صدها استاد و هزاران دانشجوی چپ و کمونیست، مترقی و دگراندیش اخراج و دستگیر شدند. یکی از اهداف انقلاب فرهنگی "وحدت حوزه و دانشگاه" اعلام شد. در این راستا، جایگزینی علوم اسلامی به جای علوم انسانی، جداسازی زن و مرد در دانشگاه، تاسیس دانشگاه های تک جنسیتی، سهمیه بندی رشته های دانشگاهی بر مبنای جنسیت، برقراری گزینش های عقیدتی و سیاسی برای انتخاب دانشجو و استاد و برگزاری نماز جمعه در دانشگاه انجام شد که همگی ریشه در ضدیت دین، مذهب و خرافه با علم و دانش داشته و دارد. خمینی در یک سخنرانی در سال ۵۹ اعلام کرد که "ما از محاصره اقتصادی و تجاوز نظامی نمی ترسیم. ولی از دانشگاه های غربی و آموزش جوانان در جهت منافع شرق و غرب می ترسیم". غرب و شرق و تهاجم فرهنگی، اسم رمزی بود برای مقابله با تفکر چپ و مارکسیستی که در آن زمان تفکر غالب در میان جوانان و دانشجویان بود. زیر مجموعه های شورای انقلاب فرهنگی، به ویژه سازمان "سمت" که به تدوین و بازبینی کتب درسی دانشگاهی می پرداخت و عمدتاً توسط روحانیون اداره می شد، تا سال ۱۳۶۴ حدود ۳۰۰۰ عنوان کتاب که در آن دیدگاه های اسلامی اعمال شده بود، تدوین کردند. کتاب های علوم انسانی و علوم اجتماعی به طور ویژه مورد بازبینی قرار گرفتند و در جهت اسلامی شدن

رژیم‌های سیاسی مرتجع ضروری است که دانشگاه همگام با کلیت رژیم فعالیت نکند. نسلی که در دانشگاه رشد می‌کند، می‌تواند بازوهای اجرایی و ایدئولوژیک رژیم بوده یا این که به صورت نسلی انقلابی تربیت بشود. از آنجایی که ایده مهم‌ترین ابزار فعالیت دانشجویان است، آن‌ها امکان و توانایی روشنفکر شدن دارند. روشنفکران از هر طبقه‌ای که باشند، بسته به این که چه نوع رویکرد، روش و جهان بینی اتخاذ کنند، جهت‌گیری‌های سیاسی متفاوتی می‌یابند. روش، رویکرد و جهان‌بینی نسبت یک به یک و بلاواسطه‌ای با خاستگاه طبقاتی افراد ندارد. از این رو نقش روشنفکران و هنرمندان در جامعه، با سایر اقشار اجتماعی متفاوت است. آن‌ها به دلیل توانایی خاص در انجام کار فکری، تاثیرات زیادی بر جامعه دارند. اما در جامعه طبقاتی، جهت‌گیری‌های اجتماعی افراد نیز طبقاتی است. بنابراین، تمام تفکرات موجود در دانشگاه‌ها که از سوی تشکل‌ها و اساتید و دانشجویان نمایندگی می‌شود، جهت‌گیری طبقاتی دارند.

علی‌رغم تحولات کیفی که نهاد دانشگاه در دوره‌های مختلف طی کرده‌است، خاستگاه ایده‌پرور آن، به دلیل ضرورت تقسیم کار فکری و یدی در نظام سرمایه‌داری، حفظ می‌شود. هر چند جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر برای حل بحران‌ها و تضادهایش، حمله تازه‌ای به این تقسیم کار در درون دانشگاه‌ها کرده است اما نمی‌تواند کارکرد اصلی آن را که به آن نیاز داشته، کاملاً حذف کند. در سال‌های اخیر دانشگاه‌های ایران، در سطوح آموزشی و رفاهی هر چه بیشتر پولی شده‌اند. این امر ادامه زیست دانشجویی را تهدید می‌کند. اما همانطور که گفتیم، ماهیت دانشگاه در نظام سرمایه‌داری همواره با تضادی همراه است که این نظام - در قالب هر رژیم و با هر روئبنای سیاسی - قادر به کنترل و مهار کامل آن نیست. بنابراین در هر دوره‌ای با نیروهایی در دانشگاه‌ها مواجه می‌شود که مشغول تبیین امور به وسیله ایده‌ها هستند اما ایده‌های آنان ضرورتاً همخوان با اهداف حکومت نیست و به سمت دیگری میل می‌کند. این امر پایه مادی تمام سرکوب‌هایی است که در چهل سال اخیر جمهوری اسلامی را به حمله به دانشگاه و سرکوب مخالفین خود کشانده است.

آیا ماهیت جنبش دانشجویی، صنفی است؟

در اواخر سال‌های دهه ۴۰ شمسی، با رادیکال‌تر شدن مبارزات و برآمدن گفتار ضد رژیم شاه، بحث حول ماهیت جنبش دانشجویی، تفاوت کار صنفی و سیاسی، مرزهای اکونومیسم و مارکسیسم، در درون کنفدراسیون دانشجویان وجود داشت و خط گروه‌های مختلف را از هم جدا کرد. اثرات برخورد این تفکرات بر سرنوشت انقلاب ۵۷ تاثیر پایداری گذاشت. "یکی از مولفه‌های خط رفرمیستی، درک آن از ماهیت جنبش دانشجویی بود. این خط جنبش دانشجویی را نه یک جنبش سیاسی بلکه حرکتی صنفی به حساب می‌آورد... برعکس، خط انقلابی، جنبش دانشجویی را جنبشی سیاسی، آگاهانه و غیر صنفی می‌دید که می‌تواند مرزهای قشرش را پشت سر بگذارد و به آگاهی سیاسی انقلابی از جمله کمونیستی دست یابد." (۱)

این مساله، یکی از اشکالات اساسی جنبش دانشجویی ایران است. پولی کردن نهادهای علمی و آموزشی از جمله دانشگاه در سال‌های اخیر، یکی از علل پاگرفتن رویکرد صنفی در بین فعالان دانشجویی است. این به معنای این نیست که مبارزات صنفی بی‌اهمیت هستند. اما تفکری که در این باره امروزه در دانشگاه‌ها وجود دارد، مبارزه سیاسی را بسط خطی مبارزات صنفی می‌داند و افق استراتژیک آن از حیثه اکونومیسم و سندیکالیسم فراتر نمی‌رود. در ادامه بیشتر توضیح می‌دهیم. مصوبه‌هایی که اشتغال دانشجویان در حال تحصیل یا دوره‌های خدمت اجباری با دستمزد پایین پس از تحصیل راه اجباری می‌کند، به این توهم دامن زده که مبارزه دانشجویان علیه این سیاست‌ها، مبارزه‌ای طبقاتی و بنابراین سیاسی است. هر مبارزه صنفی در درون هر قشر نطفه‌ها و محمل‌هایی برای مبارزه طبقاتی است اما آنچه که این دو را از یکدیگر

دانشگاه، که کل جامعه را به عقب پرتاب و ارتجاع و خفقان را حاکم کرد، در سال‌های بعد، دانشگاه چند بار دیگر عرصه تاخت و تاز و سرکوب نیروهای امنیتی رژیم قرار گرفت. جنبش دانشجویی سال ۱۳۷۸، طغیانی همه جانبه به سرکوب آزادی بیان و رویدادهایی چون قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران چپ و دگراندیش بود. در دوم خرداد ۱۳۷۶ محمد خاتمی نماینده جناح اصلاح طلب حکومت، به ریاست جمهوری رسید تا پروژه تعدیل ساختاری را که در ابتدای دهه هفتاد کلید خورده بود، ادامه بدهد. جامعه ایران در سال‌های پس از انقلاب به خاطر ضرورت‌های تجدید ساختاری رژیم زیر بار انواع فشارهای اجتماعی و اقتصادی قرار گرفته بود. در سال‌های ابتدایی و میانی دهه هفتاد، نارضایتی‌ها به تدریج سربلند کردند. نیاز هیئت حاکمه جمهوری اسلامی به بازتولید مداوم چرخه سرمایه‌داری و ادغام در بازار جهانی، به بیکارسازی‌های گسترده منجر شد که اعتراضات توده‌ای را برانگیخت. پاسخ، چیزی جز سرکوب گسترده اعتراضات بود. سربلند کردن جناح اصلاح طلب و انتخاب رئیس‌جمهور از این جناح، پاسخ حاکمیت برای مهار وضعیت بود. اما از آنجا که گفتارهای پیشین حاکمیت دیگر خریداری نداشت، جناح اصلاح طلب گفتار دیگری به میان کشید و مدعی احقاق حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی شد. این فضاهای ظاهراً باز سیاسی، امکان رشد ایده‌ها و سوزهای فراتر از اهداف و خواست حاکمان را ایجاد کرد. روشنفکران چپ و دگراندیش این دهه که در مطبوعات فعالیت و آثار ارزشمند زیادی را تالیف و ترجمه کردند، مصداق فراتر رفتن از خواست حاکمان و طرح ایده‌های بدیعی بودند که خوراک فکری نسل جوان و به خصوص دانشجویان را فراهم می‌کرد. این ایده‌ها برای مذاق حاکمیت ناگوار بود. سرکوب روشنفکران جرقه بیداری دانشگاه و آغاز خیزش دانشجویی ۱۳۷۸ بود که سرکوب دوباره دانشگاه را رقم زد. خاطره ۱۸ تیر ۱۳۷۸، با رنگ خون، در اذهان جامعه حک شده‌است.

واقعیه سوم کمتر از یک دهه پس از آن، در سال ۱۳۸۶ رخ داد. تنش‌های جناحی حکومت در این سال‌ها، به ویژه در ارتباط با سیاست خارجی که شاه‌رگ حیاتی نظام بود، ضرورت بر مسند نشاندن نمایندگان اصول‌گرا برای کنترل مطلق شرایط و پیاده‌سازی سیاست‌های داخلی و بین‌المللی بود. اصطکاک‌های درون نظام به درون دانشگاه‌ها کشیده شد و طیف‌های سیاسی متنوعی در دانشگاه‌ها پا گرفتند. نسل پیشتر یکپارچه دهه هفتاد با جمع‌بندی‌های مختلف از گذشته، به گروه‌های مختلف تبدیل شدند. جریان چپ در هیات‌گرایش‌های مختلف، برای بار دوم پس از انقلاب، در این دوره در دانشگاه‌ها ظهور کرد. جریانی که با هر نقدی که به کمی‌ها و کاستی‌هایش وارد است، توانست در درون دانشگاه‌ها، ایدئولوژی مسلط را عقب براند و صدای خود را به بیرون برساند. پاسخ حکومت به آن، سرکوب سخت و خشن دانشگاه و برقراری حکومت ترس و وحشت بود. ده سال پس از آن، در دی ماه ۱۳۹۶ و همراهی و حمایت دانشجویان چپ‌گرا از اعتراضات توده‌ای، دوباره حکومت برای بار چهارم، دانشگاه‌ها را از وجود نیروهای دگراندیش، به ویژه چپ و مارکسیست، پاکسازی کرد. فرایند سرکوب ۲ سال است که بی‌وقفه ادامه دارد. جمهوری اسلامی، امروز هم بار دیگر نشان داده‌است که هراس ویژه‌ای از دانشگاه دارد. صدها دانشجو از دانشگاه‌های کل کشور، با احکام سنگین قضایی مواجه شده و بسیاری از ادامه تحصیل محروم شده‌اند. محیط دانشگاه‌ها محل رفت و آمد نیروهای امنیتی است تا فضاهای دانشجویی را زیر نظر گرفته و به نهادهای امنیتی گزارش بدهند.

همه این‌ها نشان می‌دهد که جنبش دانشجویی محل تمرکز و تلاقی انواع ستم‌ها و نابرابری‌هاست و این جنبش در صورت آگاهی به وظایف انقلابی‌اش، به خاطر نقشی فکری و روشنفکری که دارد، می‌تواند به یکی از مهم‌ترین نیروهای تاثیر گذار در جنبش‌های اجتماعی تبدیل بشود.

جنبش دانشجویی و نقش روشنفکر

دانشگاه مهم‌ترین مرکز علمی و ایده‌سازی در جامعه است. دانشجویان همواره از بازوهای فکری مهم در جنبش‌های اجتماعی بوده‌اند و برای

تمایز می‌کند، این است که در مبارزه صنفی، منافع محدود و رفرمیستی یک قشر اهمیت دارد در حالی که در مبارزه سیاسی کلیه ستم‌ها و نابرابری‌های اجتماعی، از جمله نابرابری جنسیتی، قومی، ملی، مذهبی و طبقاتی اهمیت دارد. همه این ستم‌ها در درون نظم سرمایه‌دارانه و طبقاتی ادغام شده‌اند و از مولفه‌ها و کارکردهای این نظام‌اند. دوم این که نقطه کانونی مبارزه سیاسی، مبارزه با قدرت سیاسی، دولت و طبقه سرمایه‌دار است. از بین بردن دولت طبقه سرمایه‌دار و ایجاد دولت نوین دیکتاتوری پرولتاریا، پیش شرط هر افق انقلابی و رادیکال است. واضح است که مبارزه با قدرت دولت و سرمایه‌داری، پروسه‌ای سخت، طولانی و پیچیده است و به قدرت آگاهی از ساز و کارهای این نظام، سازماندهی عالی و رهبری نیاز دارد. جنبش دانشجویی امروز، با وجود دلاوری‌ها، شجاعت‌ها و استمرار آن، در سیکل باطل سرکوب افتاده است و نمی‌تواند گامی به جلو بردارد. علاوه بر جنایات حکومت، که باید با تمام قوا علیه آن ایستاد و متحد شد، به این دلیل که مشخصه‌های یک مبارزه صنفی را با فاکتورهای مبارزه سیاسی جایگزین کرده است. از این رو در حالی که در گفتار از اکونومیسم، ناسیونالیسم و رفرمیسم ابراز بی‌زاری می‌کند، در دام چارچوب آن‌ها گرفتار شده است. آلترناتیو اجتماعی که برخی از رهبران جنبش دانشجویی پیش می‌گذارند، چنین چیزی است: اداره شورایی، مدیریت شورایی و سازمان‌های توده‌ای. دو گفتار متناقض و معوج از سوی جنبش دانشجویی اتخاذ می‌گردد. یک، استقلال جنبش دانشجویی و دانشگاه. دو، اداره آن توسط شورای اساتید و دانشجویان.

استقلال از چه کسانی و برای چه چیزی؟

اگر بحث استقلال جنبش دانشجویی را مطرح کنیم، این سوال پیش می‌آید که استقلال از کی و برای چی؟ مبارزه بر سر این که حال و آینده را چگونه شکل دهیم، مبارزه‌ای سیاسی است و این سیاست الزاما طبقاتی است و جنبش دانشجویی مانند سایر نیروهای اجتماعی در این مبارزه حضور دارد و سوال این است که با چه طبقه‌ای همسو می‌شود؟ اگر می‌خواهد از همه طبقات درگیر در مبارزه مستقل باشد، سیاست خودش چیست؟ اگر سیاست رفرمیستی بازسازی و ترمیم وضع موجود را دنبال نمی‌کند و می‌خواهد آلترناتیوی در برابر نظام سرمایه‌داری جهانی بسازد، چگونه این کار را خواهد کرد؟

بحث استقلال در جنبش دانشجویی در کنار تأکید بر کار صنفی، یک نتیجه مشخص دارد: پرهیز از مبارزه انقلابی با دولت طبقه سرمایه‌دار. همچنین بحث استقلال مادامی که مرزبندی‌اش روشن نیست و یک دلالت عام دارد، ضد کمونیستی و بورژوازی است. امیرحسین پور (۲) می‌گوید: "حزب، به ویژه حزب کمونیست، با سازمان دانشجویی در بسیاری از زمینه‌ها به خصوص تشکیلاتی و سازماندهی متفاوت است. اگر انقلاب مساله اصلی است، جنبش

دانشجویی باید در رابطه نزدیک با حزبی که انقلابی است حرکت کند، بدون حزب به هیچ وجه نمی‌تواند انقلاب کند." او در نوشته دیگری درباره ایده اداره شورایی و کنترل از پایین، می‌گوید: "چنین گسستی - منظور گسست از نظام سرمایه‌داری است - از طریق سازماندهی از پایین به بالا و شبکه شوراهای ده و محله و شهر و استان و خودمختاری دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک و تجدید سازماندهی شهرداری‌ها به موازات موسسات سرمایه‌داری یا در تقابل با آن‌ها صورت نخواهد گرفت. آنچه این مکتب آنارشیسم مایل به درکش نیست این است که سلطه طبقه (بورژوازی) را، که ضامن سلطه یک فراماسیون اجتماعی-اقتصادی (سرمایه‌داری) است، نمی‌توان با بالا و پایین کردن حاملان قدرت تغییر داد."

یکی از دلایلی که دانشجویان درگیر مباحث کمونیسم و انقلاب نمی‌شوند پرسیدن فضای روشنفکری و دانشجویی از تفکرات ضد کمونیستی و جایگزینی ایده‌هایی است که از طرف مراکز فکری و نظری سرمایه‌داری تولید می‌شود. این موضوع ابعاد جهانی دارد. دلیل این اتفاق را باید هم در شکست انقلابات سوسیالیستی و هم در درست جمع‌بندی نکردن از آن شکست‌ها و محدودیت‌هایی که در علم کمونیسم وجود داشت، ردیابی کرد. جمع‌بندی، تحلیل و سنتزی دقیق و علمی از موج اول انقلاب‌ها، ضرورتی مهم است.

وقتی دانشجویان با علم سروکار دارند و می‌توانند ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک را بشناسند، این امکان برایشان فراهم می‌شود که صحنه سیاسی و اجتماعی را به نحوی متفاوت درک و تبیین کنند. همچنین، به علت جایگاه روشنفکری، نظریات و جهت‌گیری‌های آن‌ها می‌تواند بر روی وقایع اجتماعی تأثیر زیادی بگذارد و قطب‌بندی‌های درون جامعه را برجسته‌تر کند. این موضوع به خصوص وقتی که جامعه در بحران به سر می‌برد اهمیتی چند برابر پیدا می‌کند. در عرصه دانشگاه، باید به مصاف تفکراتی چون نسبت‌گرایی و اینترسکشنالیته رفت. این فعالیت‌ها می‌تواند زمینه را به نفع نیروهای انقلابی فراهم کنند.

جنبش دانشجویی امروز به حمایت‌های جدی از سوی مبارزین آزادی‌خواه، چپ و کمونیست نیاز دارد. سرکوب صورت گرفته در دانشگاه از سوی جمهوری اسلامی، اساسا سرکوب هر نوع مبارزه مترقی است و اتحاد برای مقاومت در برابر این سرکوب، اتحادی برای آزادی بیان و برای آزادی زندانیان سیاسی از هر قشر، گروه و جریانی است. اما مرزبندی با جمهوری اسلامی در زمینه سرکوب، فقط یک گام نخستین است. آنچه اهمیت دارد، افق و آلترناتیو اجتماعی است که هر گروه یا جریانی پیش می‌گذارد. §

پانوشته:

- ۱- "برفراز موج نوین کمونیسم"، امیر حسن پور
- ۲- امیر حسن پور، کمونیست و استاد دانشگاه

وحشت مرگ یا امید انقلاب؟

آوا آرمان

و همسر سابقش شکل می‌گیرد، شوهرش خون‌سردانه چاقویی از جیب بیرون می‌آورد و او را می‌کشد بعد هم آرام و وقیحانه سوار تاکسی می‌شود و می‌رود! این مرد در دادگاه دلیل کار خود را اختلاف نظر بر سر حضانت دخترشان بیان می‌کند.

مرگ امینه، اولین یا آخرین نمونه نیست اما بار دیگر توجه‌ها را به مساله ستم بر زن و خشونت علیه زنان و اهمیت پرداختن به آن معطوف کرد. دنیای کنونی، دنیای سرمایه‌داری امپریالیستی است. دنیایی که استثمار و انواع ستم را تولید و بازتولید می‌کند. ستم بر زن یکی از تضادهای اساسی این نظام جهانی است و برخلاف شکل‌های گوناگون این ستم،

زنی غرق در خون درحالی که گلولی بریده خود را فشار می‌دهد فریاد می‌زند، نمی‌خواهم بمیرم و دخترش با شیون، التماس می‌کند مادر نمیر. این صحنه‌ای از یک فیلم یا بخشی از یک رمان نیست. این فقط گوشه‌ای از جنایت‌های بیشمار علیه زنان در زندگی روزمره جهان سرمایه‌داری است. جنایت‌هایی که بخشی از آنان به لطف گسترش فضای مجازی امکان دیده شدن می‌یابند و بسیاری در سکوت و بی‌خبری اتفاق می‌افتند و به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

ماجرا از این قرار است که امینه بولوط ۳۸ ساله، دخترش را به دیدن پدرش در یکی از شهرهای ترکیه برده بود که در مشاجره‌ای که بین او

۷ کرد و به خدمت گرفت؛ به ویژه پدرسالاری را در کارکرد نظام اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک خود ادغام کرد. ستم بر زن، سازمان دادن یک رابطه تولید اجتماعی استثمارگرانه و ستمگرانه بسیار ضروری برای سرمایه‌داری بود. امروز نیز از شاخص‌های کلیدی روابط تولید بورژوازی است.

در دنیای کنونی به دلیل تغییراتی که در عملکرد امپریالیسم جهانی ایجاد شده است شاهد حاد شدن تضادهایی هستیم که با ستم بر زن ارتباط دارند. تعداد زیادی از زنان وارد عرصه‌های اجتماعی، تحصیلی و کاری شده‌اند و این مساله با شکل‌های سنتی یا رایج ستم بر زن برخورد پیدا می‌کند. پدیده تجاوز گروهی، قتل، منع سقط جنین، خشونت بر زنان و... بر بستر شرایطی رخ می‌دهد که از یک طرف، این تغییرات بسیاری از شکل‌های ستم‌گری سنتی به‌ویژه ستم پدرسالارانه را به‌چالش کشیده و تضعیف می‌کند و از طرف دیگر، این وضعیت با تغییرات انقلابی همراه نشده است. ستم بر زن، یک پدیده سطحی یا «بازمانده» روابط کهنه خانوادگی نیست. بلکه با روابط پدرسالاری پیوند داشته و ریشه‌های عمیق در روابط پدرسالاری دارد و اگر به شیوه تولیدی نگاه کنیم می‌بینیم که روابط پدرسالاری ریشه در روابط تولید و مبادله کالایی دارند. حل مساله زن و ستم بر زن در چهارچوب نظام امپریالیستی جهانی ممکن نیست. حل معضل ستم بر زن در چارچوب همان شیوه تولیدی و اجتماعی که توسط آن شکل می‌گیرد، امری غیر ممکن است.

می‌بینیم که تمام تمایزات طبقاتی، روابط تولیدی که این تمایزات بر اساس آن مستقر هستند، روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی هستند و افکاری که سازگار با این روابط تولیدی و اجتماعی‌اند، درهم تنیده‌اند و انتخاب بین این یا آن است: یا به سمت الغای کلیه آن‌ها از طریق اولین جهش بزرگ که بیرون آوردن قدرت سیاسی از دست طبقه سرمایه‌دار و الغای دیکتاتوری بورژوازی است، خواهیم رفت یا این که عملکرد و تاثیر «چهار کلیت» در این نظام امپریالیستی جهانی مرتباً مردم را به سمت عقب و تقویت نظام حاکم خواهد کشید.

تاریخ انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم نشان داد با تغییر انقلابی در زیربنای جامعه امکان تغییرات ریشه‌ای و اساسی در تمام سطوح جامعه و از جمله رابطه بین زن و مرد و حرکت در مسیر محو نهایی استثمار و ستم وجود دارد. پس از پیروزی انقلاب در چین (۱۹۴۹) ستم‌های قرون وسطایی علیه زنان مانند بستن پای دختران خردسال برای این که در جوانی سگسی راه بروند و خرید و فروش زنان و بسیاری از نابرابری‌های دیگر فوراً از میان رفت. زنان روستایی به اندازه مردان صاحب زمین شدند و همین امر ضربه مهلکی بر خانواده پدرسالار وارد آورد. زنان کارگر در دوره عادت ماهانه بی هیچ شرمی یک دگمه قرمز بر کت می‌زدند تا همکاران دیگرشان بدانند که در این هفته باید به آنان کارهای سبک‌تر بدهند. در کمون‌های روستایی، زنان به‌اندازه مردان در رهبری شرکت می‌کردند و...

ستم بر زن موضوعی محوری و مرکزی برای رهایی بشریت است. برای حل ریشه‌های مساله ستم بر زن باید جنبشی برای انقلاب به راه انداخت، باید علیه تمامیت دولت و روابط طبقاتی و ستمگرانه مبارزه کرد و آن را سرنگون کرد و ضروری است مبارزات امروز خود را به افق دستیابی به چنان جامعه‌ای پیوند بزنیم که در آن همراه با روابط سنتی مالکیت، ایده‌های سنتی برخاسته از آن محو و نابود شده و خانواده سنتی پدرسالار از بین رفته و روابط بین مردم، بدون ستمگری و استثمار شود. ما باید کمونیسم و انقلاب را بار دیگر در مرکز موضوع رهایی بشریت که رهایی زنان بخشی از آن است، قرار دهیم. §

محتوای واحدی بر زن و درنهایت کل بشریت اعمال می‌کند. محتوایی که به تحمیل یک رابطه اجتماعی معین و یک رابطه تولیدی معین خدمت می‌کند.

این روابط ستمگرانه و محتوای آن از ابتدای پیدایش بشر وجود داشت یا در مقطع خاصی از تاریخ، شکل گرفت؟ نابودی این روابط در چگونه جامعه‌ای، ممکن است؟ برای جواب دادن به این سوال‌ها باید به بررسی سیر تکامل جوامع انسانی و نیروهای محرکه آن بپردازیم. انسان‌ها فقط در رابطه با هم یعنی در رابطه اجتماعی با یکدیگر می‌توانند نیازهای خود را تولید و بازتولید کنند بنابراین همواره با یکدیگر وارد نوعی از روابط می‌شوند که به آن روابط تولیدی گفته می‌شود. خصلت و چگونگی برقرار شدن این روابط تولیدی، شیوه تولید نام دارد یعنی سیستمی که از طریق آن تولید و مبادله سازمان داده می‌شود. هر کاری که در جامعه انجام می‌شود توسط سیستم اقتصادی موجود یا همان شیوه تولید شکل می‌گیرد و درنهایت به آن محدود می‌شود. شیوه تولیدی، در هر دوره از تکامل جامعه بشری، به تناسب رشد نیروهای تولیدی (رشد مهارت انسان در تولید، رشد فن‌آوری تولید و غیره) تغییر می‌کند. در طول تاریخ، تغییر در نیروهای تولیدی، تغییر در روابط تولیدی/شیوه تولیدی را ضروری کرده است. در مقطعی از تاریخ، طبقات به وجود آمدند و روابط تولیدی بر مبنای تمایزات طبقاتی تغییر کرد. یعنی عده‌ای مالکیت ابزار تولید را در دست گرفتند و از توان کار دیگران برای تولید بهره‌کشی کردند. با ظهور مالکیت خصوصی، سایر روابط غیر اقتصادی انسانی نیز تغییر کرد. خانواده پدرسالار شکل گرفت. زن و فرزندان به انقیاد درآمدند. روابط بین زن و مرد تغییر کرد و زن در اجتماع به جایگاه فرودست سقوط کرد. نهاد دولت هم برای حفظ این سیستم اقتصادی/اجتماعی مبتنی بر طبقات، ایجاد شد. در هر دوره به فراخور تغییر در شیوه تولید، تغییراتی در فرهنگ و افکار جامعه نیز روی می‌دهد تا منطبق بر این شیوه جدید باشد. اصول و فرهنگی که در قالب یک شیوه تولیدی خاص، طبیعی پنداشته می‌شود در قالب یک شیوه تولید دیگر، غیر قانونی و غیر انسانی به حساب می‌آید؛ برده‌داری مثال مناسبی برای این مورد است. درنهایت روبنای سیاسی-ایدئولوژیک (ساختارها و نهادهای سیاسی و فرهنگ و افکار) باید منطبق بر زیربنای روابط تولیدی اقتصادی باشد. ناهماهنگی جدی و طولانی روبنا با زیربنای اقتصادی یا داشتن تضاد اساسی با آن، باعث فروپاشی جامعه می‌شود. اگر شیوه تولید و توزیعی برای نیازهای مادی وجود نداشت، موجودات انسانی نمی‌توانستند زندگی کنند. نمی‌توانستند بازتولید شوند و نابود می‌شدند. پس در تحلیل از هر معضل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه سوال اساسی این است: در چارچوب کدام شیوه تولیدی این معضلات تولید و بازتولید می‌شوند و با کدام شیوه تولیدی می‌توان راه را برای حل ریشه‌های آن‌ها باز کرد؟ منظور این نیست که ستم بر زن صرفاً یک موضوع اقتصادی است. این ستمی است که در هر لایه از نظام اجتماعی حاکم، عملکرد و جای دارد اما سرچشمه همه این‌ها شیوه تولیدی است. روابط تولیدی و اجتماعی دیکته خواهند کرد که جامعه به چه شکلی اداره شود و اساساً دیکته خواهد کرد که مردم چگونه فکر کنند، به رخدادهای جامعه چگونه واکنش نشان دهند، چه چیزی در جامعه ارزش یا ضد ارزش محسوب شود، روابط بین انسان‌ها و از جمله زن و مرد چگونه باشد. برخلاف این تحلیل علمی، تئوریسین‌ها و ایدئولوگ‌های بورژوازی سعی دارند ستم بر زن و خشونت علیه زن را به رفتار، فرهنگ و ویژگی‌های فرهنگی و جغرافیایی خاص تقلیل دهند؛ اما ستم و خشونت بازتاب روابط تولیدی است که شکاف جنسیتی یکی از لایه‌هایش است.

بورژوازی، بعد از رسیدن به قدرت برای تثبیت و تکامل نظام اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک خود کلیسا و نهاد خانواده پدرسالار را احیا

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

شهرزاد. ش

برای زندانیان سیاسی

عمیان

زن بودن در این دنیا کار دشواریست. سخت تر از آن، وقتی است که سرکش هم باشی و نخواهی به شرایط موجود تن بدهی. بخواهی فریاد بزنی، بجنگی، صدای زن، دانشجوی، کارگر، معلم، پرستار، بچه‌های کار، زندانی..... و صدای مردم باشی. سخت است رها بودن از قید و بندهای غالب جامعه و برای رهایی مبارزه کردن. به بندت می‌کشند. زمین و آسمان به هم دوخته می‌شود تا تو در بند افکار و ایده‌های کهنه بمانی. دستگیری، زندان، بازجویی، شکنجه، تهدید و توهین جزای کسانی است که قلبشان برای مردم ستم‌دیده می‌تپد و به تغییر دنیای پر از ظلم و جور فکر می‌کنند و برای رسیدن به جامعه‌ای نوین می‌جنگند. جرم هم در این جامعه طبقاتی است. دزدان جان و زندگی مردم، آدمکشان، شکنجه‌گران و متجاوزان آزاد می‌شوند و کسانی که برای همبستگی و رستار شدن صدای کارگران، برای حق آزادی پوشش زنان، برای نجات طبیعت، برای مردم و برای زندگی، اعتراض می‌کنند، باید سال‌های طولانی در حبس بمانند. زندگی در این دنیا بهای سنگینی دارد. شما را به بند می‌کشند تا ما را مرعوب کنند. این خاصیت جوامع طبقاتی، مردسالار، دیکتاتوری، ارتجاع و فاشیستی است. اما مگر می‌شود «دختران دشت»، «دختران انتظار» * را مرعوب کرد؟ ما بذره‌های برخاسته از خاوران‌هاییم. ما از نسل ۶۰ و ۶۷ هستیم. آن‌ها که «کاشفان فروتن شوکران» * بودند. همان نسلی که سینه سپر کردند در برابر ظلم و گلوله، سربدار شدند، مرگ را به سخره گرفتند، سر دادند اما سر ندادند. آن‌هایی که در مرگ هم ستاره شدند و درخشیدند تا ما راه مبارزه را گم نکنیم. امروز این مسئولیت بر دوش ما است و این راه، پیش روی ما. یا باید تسلیم شرایط موجود شویم و یا برای تغییر آن مبارزه کنیم.

زورگویان و استثمارگران، غارتگران و دشمنان زندگی مردم، امروز با بحرانی سخت روبه‌رو هستند. ورشکستگی سیاسی-ایدئولوژیک، اقتصادی و اجتماعی حاکمیت با نارضایتی وسیع عمومی و بحران مشروعیت همراه شده است. دولت سراپا مسلح، همه نیروهای خود را در بخش امنیت، اطلاعات و دستگاه قضا ردیف کرده تا با دستگیری و زندانی کردن فعالین و صدور احکام سنگین، حلقه ارباب و سرکوب را تنگ‌تر کند و صدای معترضان را با در بند کردن آن‌ها خاموش کند. زندان‌ها را با هر صدای مترقی و دگراندیش و آزادی‌خواهی پر می‌کند تا زندان بزرگتر جامعه را منفعل کند. اما ما تکثیر خواهیم شد. زیرا انتخاب دیگری نداریم جز مبارزه برای آزادی و تغییر. ما مرعوب و منفعل نمی‌شویم. هراسمان را به خشم تبدیل می‌کنیم و خشممان را به آگاهی پیوند می‌زنیم. آگاهی از چرایی ستم و استثماری که بر مردم تحمیل می‌شود. این آگاهی به ما قدرت می‌دهد و به ما یاد می‌دهد تا علم انقلاب و تغییر را درک کنیم. این آگاهی به ما یاد می‌دهد که بدانیم این جامعه سرنوشت محتوم مردم نیست و قابل تغییر است. اگر باز هم به بندها بکشند، ما دست از مبارزه برای آزادی همه زندانیان سیاسی، آزادی جامعه و رهایی همه مردم بر نخواهیم داشت. چرا هر جا که ستم هست، مقاومت هم هست و شورش ما بر حق است. §

پانوشت:

*بخشی از اشعار احمد شاملو، شاعر آزادی

سحر خدیاری زن جوان فوتبال دوستی بود که وقتی سعی کرده بود وارد استادیوم شود بازداشت شده بود. حکم شش ماه حبسی که برای او در نظر گرفته شده بود چنان او را تحت فشار روحی قرار داد که اقدام به خودسوزی کرد. متأسفانه جراحات وارده در اثر سوختگی، جان او را گرفت. زنان سال‌هاست که با روی کار آمدن جمهوری اسلامی از حضور در استادیوم‌های ورزشی منع شده‌اند و هر بار زنانی سعی می‌کنند با تغییر چهره و لباس در هیئت مردان وارد استادیوم شوند. متأسفانه برخی مانند سحر خدیاری موسوم به دختر آبی دستگیر می‌شوند. این منع حضور و تبعیض یکی از اشکال متعدد سرکوب زنان در جمهوری اسلامی است.

بعد از انتشار مرگ سحر برخی افراد سعی کردند با استفاده از این گفته که سحر به بیماری روحی دچار بوده بحث را منحرف کنند و جنایت کار بودن قوانین و رفتار جمهوری اسلامی علیه زنان را مسکوت بگذارند. اما در اصل قضیه فرقی نمی‌کند. زنان فارغ از وضع روحی و جسمی، زبان مادری، مذهب و باورشان و ... از حق حضور در استادیوم‌ها محروم‌اند. عده‌ای دیگر ادعا کردند که در روز حضور سحر برای حکم گرفتنش، قاضی پرونده حضور نداشته و دختر آبی فقط از کسی شنیده که احتمالاً حکم شش ماه زندان می‌گیرد. باز هم مسئله حکم گرفتن و نگرفتن سحر نیست، موضوع اصلی عدم آزادی حضور زنان در استادیوم‌هاست!

عده دیگری نیز که اگر چه با حاکمیت همسو نیستند اما طرح خواست‌های اقتصادی و معیشتی مردم را در اولویت دانستند. این گروه دقیقاً اشتباهی را تکرار می‌کنند که عامه مردم و حتی نیروهای سیاسی در سال ۱۳۵۷ مرتکب شدند. آن زمانی که زنان مترقی و چپ در اعتراض به قانون حجاب خمینی به خیابان‌ها رفتند و پنج روز متوالی تظاهرات کردند، با استدلال اولویت بندی خواسته‌ها و مهم و غیرمهم خواندن آن‌ها، اولویت را به مسائل و مشکلات دیگر انقلاب دادند. زنان تشویق شدند که به خانه‌ها بازگردند تا از سر فرصت به مسئله زنان پرداخته شود و متأسفانه فرصت برای همیشه از دست رفت.

زنان چه آبی و قرمز چه سیاه و هر رنگ دیگری باید حق داشته باشند به استادیوم و هر مکان دیگری بروند که مردان می‌روند. منع کردن یک گروه از افراد برای ورود به مکانی و یا انجام کاری، نماد بارز آپارتاید است. خواه این آپارتاید به رنگ پوست و زبان فرد مربوط باشد و خواه به جنسیت افراد همواره محکوم و غیرقابل توجیه است. این آپارتاید باید از طرف تمامی آزادی خواهان محکوم شود. تمامی بازیگران و ورزشکاران و ... باید سمت مردم و در واقع سمت آزادی و رهایی جامعه را بگیرند. در عین حال مردان می‌توانند استادیوم‌ها را تحریم کنند یا این که با زنان در مقابل استادیوم‌ها حضور یابند. حتی چنان چه تنها به استادیوم می‌روند باید شعارهایی در دفاع از حق حضور زنان در استادیوم سر دهند. مبارزه با آپارتاید وظیفه زنان به تنهایی نیست چون جمهوری اسلامی همه ما را سرکوب می‌کند. زنان را با حجاب و منع از استادیوم و ... و مردان را با اشکال دیگر خشونت. مسئله استادیوم موضوع آزادی‌های مسلم افراد است و نه خواسته‌های لوکس و مخصوص گروهی خاص! §